هو العلیم

تأثیر اعمال بر نفْس

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس‌اللَه‌سرّه

اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین

و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد

و علی آله الطّیبین الطاهرین

و اللعنة علی اعدائهم اجمعین

اگر نظر شریف دوستان و رفقا باشد، در مجالس گذشته راجع به کیفیت تأثیر اعمال در نفْس و همین‌طور در فضا و مکان، خدمت دوستان یک[سری] مطالبی عرض شد و به نظر رسید که خُب چون مطلب، به اشاره گذشته بود، باز جای صحبت داشت و طبعاً سؤالاتی که رفقا و دوستان می‌کردند و اشکالاتی که بود، نسبت به مسائل مختلف مخصوصاً نسبت به مسائل روز، گفتم در این قضیه امروز مطالبی به‌نحو اشاره خدمت دوستان عرض کنم.

گرچه در آینده اگر خداوند توفیق دهد، در جلسات عنوان بصری به این مسائل به‌طور مشروح خواهیم رسید و إن‌شاءالله در آنجا لزوم متابعت از این مسئله به‌عنوان یک نقطهٔ مهم و یک مطلب اساسی و غیرقابل تردید مطرح خواهد شد؛ تا اینکه دوستان نسبت به زوایای قضیّه اطّلاع بیشتری پیدا کنند و مسائل خود را بر آن قِسم انطباق بدهند.

تأثیر اعمال بر نفْس، اساس تربیت در ادیان الهی است

مطلبی که امروز باید خدمت رفقا عرض کنم، مسئلهٔ ارتباط مستقیم اَعمال و رفتار با نفْس و تأثیر اَعمال و رفتار بر نفْس است. راجع به این مطلب خیلی صحبت شده؛ بزرگان راجع به این قضیّه، بسیار صحبت کرده‌اند و به‌طور کلی از نقطهٔ‌نظر واقع و حقیقتِ شرعِ پیامبران الهی و ادیان الهی به‌خصوص دین اسلام و مکتب حق و شریعتِ حَقّه، اصلاً این مطلب، اساسِ تربیت و تزکیه و تشریع ادیان هست و بدون این مسئله، ادیان الهی اهمّیت خود را از دست می‌دهند و فایده و نتیجه‌ای برای تربیت بشریت ندارند.

احکام الهی برای ساختن باطن انسان تشریع شده‌اند

مسئلۀ مهمی‌که در احکام و بیان فتاوای ظاهری فقه و احکام ظاهری فقه مورد کم‌توجهی قرار گرفته است، مسئلۀ ارتباط بین حکم و عمل با نفس و تأثیر احکام و اَفعال بر نفس انسان است و این دیدگاه در فقهِ ظاهری طبعاً مطرح نیست.

در فقه ظاهر، مسئله به صحت و سُقم و بطلان و صحت یک عمل براساس قواعد و مبانی که در دست است، برمی‌گردد؛ که آن عبارت است از قرآن و سنت و در بعضی از موارد هم استمداد از احکام عقلیه. در بیان احکام ظاهر، فقط به‌همین‌مقدار اکتفا می‌شود و از اینجا دیگر قدمی جلوتر گذاشته نمی‌شود و اگر از فقیهی سؤال شود که آیا این عمل و این فعل مباح و حلال می‌تواند برای شخص ضرر معنوی داشته باشد یا نمی‌تواند داشته باشد؟ می‌گوید:

> من به این قضیّه کاری ندارم؛ از نقطه‌نظر ادلّه، فکر من و رأی من به صحت این حکم رسیده و من حکم به صحت می‌کنم و دیگر بیش از این متصدّی مسائل و افعال و کیفیّت تأثیر آن و

خصوصیّات دیگری که دارد (جنبه‌های معنوی عام، کیفیّت رشد یا کیفیّت تنزّل و سقوط که به‌واسطهٔ فعل انجام می‌گیرد)، [نمی‌شوم و] به این مطالب کاری ندارم. طبعاً اگر عملی از نظر ظاهر شرع برای مکلّف حلال بود، دیگر اثر تخریبی بر آن معنا ندارد.

این آخرین جوابی است که یک فقیه می‌تواند به انسان بدهد. ولی آیا مطلب به‌همین‌مقدار است؟! و آیا تکلیف در همین‌جا توقف می‌کند؟! و دیگر مسئولیّتی وجود ندارد؟! دیگر واقعیتی وجود ندارد؟! این مطلب باید یک‌قدری بیشتر مورد توجه قرار بگیرد؛ و آن این است که دیدگاه و جایگاهی که از آن جایگاه احکام الهی برای بشر نزول پیدا می‌کند، [باید] در قالب‌های مختلف به‌واسطهٔ بعثت پیغمبران مشافهتاً از کلام خود پیامبر یا از کلام امام علیه‌السلام به‌دست انسان برسد؛ یا به‌واسطهٔ قرآن کریم و همین‌طور سایر ادیان الهی، کتب الهی بدون تحریفِ مسائل، به‌دست انسان برسد؛ یا به‌واسطهٔ الهامات صادقه و منامات و رؤیاهای صادقه که پشتوانهٔ علمی و حجّت شرعی داشته باشد، به این واسطه به‌دست

انسان برسد؛ یا به‌واسطهٔ اتّصال خود نفسِ فقیه و عالِم، به همان مصدر و منبعی که این احکام از آنجا تراوش می‌کند، [باید بالأخره به‌دست انسان برسد]!

امام علیه‌السلام همانند پیامبر، احکام را از منبع وحی دریافت می‌کند

امروزه من در بعضی از مقالات دیدم وقتی که راجع به علم امام علیه‌السلام سؤال می‌شود اینکه امام علیه‌السلام که بعد از پیامبر آمده و طبعاً شریعت با آمدن رسول خدا مختومه شده، دیگر امام چگونه می‌تواند آن احکام را بیان کند؟! اینکه ده‌ها سال یک امام بعد از پیغمبر می‌آید، [چنانکه] در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام ۲۵۰ سال و خرده‌ای از زمان رحلت رسول خدا و از زمان هجرت گذشته بود، امام چگونه یک چنین مطالبی را بیان می‌کند؟! نهایت مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌کنند این است که:

> پیامبر این علوم را برای آنها به ودیعت گذاشته و آنها لابُد کتاب و دفتری داشتند؛ می‌رفتند از آن دفتر و کتاب نگاه می‌کردند و می‌آمدند مطالب را می‌گفتند! و در بعضی از اوقات هم خُب عنایت الهی شامل می‌شده و آن معنا بر قلب آنها

می‌آمده![1]

اتفاقاً افراد فاضلی هم این مطالب را می‌گویند؛ ولی خُب علی‌کلّ‌حال، میزان علمی و سطح فکری آنها بیش از این مقدار اجازهٔ پرواز و ترقّی در مسائل بالاتر را طبعاً نداده است. میزان فهم اینها از امام به‌همین‌مقدار است.

این‌گونه افراد غافلند که امام علیه‌السلام از نقطه‌نظر بیان احکام، عین پیغمبر است؛ نه اینکه مشابه با او [باشد]. عین [پیغمبر] به این معناست که همان کیفیّتی که رسول خدا به‌واسطهٔ اتّصالِ نفسش با منبع تشریع و منبع وحی، احکام را از آن منبع می‌گرفت و در نفس خود جایگزین می‌کرد و قرار می‌داد و بعد برای مردم تبلیغ می‌کرد، به همان کیفیّت امام علیه السلام این عمل را انجام می‌دهد؛ نه یک

---

[1] رجوع شود به پرتال جامع علوم انسانی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، مقاله علم امام از منظر امام، سیّد حیدر حسینی، منبع: شهروند ۱۳۸۷ آبان شماره ۶۹؛ وبگاه ایمانور، درس ها، درس منادیان توحید، مباحثی از امامت در قرآن، جلسه ۱۶، دکتر سیّد محسن میرباقری، ارائه دهنده: مؤسسه نور المجتبی علیه السلام؛ پایگاه اطّلاع رسانی دفتر آیت الله مکارم شیرازی، علم ائمّه و علم غیب، منبع علم و آگاهی امامان اهل بیت، تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۳/۳؛ پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۱۱۴ ـ ۱۲۸.

سر سوزن کم و نه یک سر سوزن با اختلاف! بدون هیچ‌گونه فرقی! منتها فرق بین امام علیه‌السلام با پیامبر این است که امام علیه‌السلام در تحت شریعت پیغمبر این حرف‌ها را می‌زند.

قبل از پیامبر اکرم، شرایع مختلفی بود؛ حضرت ابراهیم بود، حضرت عیسی بود، حضرت موسی بود، حضرت نوح بود. این پیامبران الهی هر کدام شریعت خاص به خودشان را داشتند و احکام متفاوت [بود].

فرض کنید که روزه در شریعت حضرت موسی با شریعت ما فرق می‌کرد. کیفیّت نماز در شریعت آنها با شریعت ما اختلاف داشت. حج در بعضی از آن شرایع نبود. در مسائل دیگر [مانند] کیفیّت و کمیّت زکات بین آنها و ما اختلاف بود. قبله در شریعت حضرت موسی و عیسی بیت‌المَقْدس بود. [در حالیکه] در شریعت ما [فقط] یک‌مقداری از بعد از رسالت پیامبر اکرم قبله به سمت بیت‌المقدس بود ولی بعد در همین مسجد قبلتین جبرئیل آمد و رسول

خدا را به‌سمت کعبه برگرداند.[1] و اینها اختلافاتی است که خُب در شریعت‌ها وجود دارد و بر آن اساس، تفاوت‌هایی وجود دارد و مسئله خیلی تفاوت می‌کند.[2]

کعبه کامل‌ترین جلوه برای تقرب به پروردگار است

آن نمازی که به‌سمت کعبه خوانده شود، با نمازی که به‌سمت بیت‌المقدس خوانده می‌شود، فرق می‌کند. حال و هوای [آن نماز] فرق می‌کند؛ رشدش فرق می‌کند؛ سعه‌اش فرق می‌کند؛ قدرت و قوّت نفوذش فرق می‌کند. مثل اینکه شما کعبه را در کنار بیت المقدس قرار بدهید و آن عظمت کعبه را چگونه در کنار یک‌چنین مسجدی می‌یابید؟! کعبه کجا بیت‌المقدس کجا! تجلی‌گاه حضرت ابراهیم و جایگاه منادی توحید کجا و بیت‌المقدس که خُب محلّ عبادت آن حضرت است، کجا! نحوهٔ تجلیّات

---

[1] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۳.

[2] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به پرتال جامع علوم انسانی، مقاله نگاهی به رابطه احکام اسلام با ادیان دیگر، علی گلایری، منبع: رواق اندیشه ۱۳۸۴ شماره ۴۰.

الهی در مکان‌ها و زمان‌ها مختلف است و براساس اختلافِ شدت و ضعف و قدرت و کمی و زیادی آن تجلّی، تأثیر آن تجلّی از نقطهٔ‌نظر تأثیرش بر نفوس و کشاندن نفوس به‌سمت عالَم قُرب، با بقیّه جاها تفاوت می‌کند.

لذا اگر شما الآن به‌سمت بیت‌المقدس نماز بخوانید، نمازتان باطل است. نماز باطل است؛ یعنی نه اینکه خدا این بیت المقدس را از درجهٔ اعتبار ساقط کرده؛ بیت المقدس ارزش دارد، احترام دارد، مکان مقدّسی است و بسیار جایگاه نورانی است. خیلی جایگاه [والایی است] و ما امیدواریم که خداوند این اَمکنه را از دست صَهاینه و یهود آزاد کند و مسلمین بتوانند در اینها شرکت کنند.

حتّی مرحوم آقا [علامه طهرانی] در همان سفری که برای مکّه مشرف شده بودند [حدود چهارپنج روز هم در بیت المقدس بودند]. این‌طوری که می‌فرمودند، قبل از اینکه یهود بروند آنجا را بگیرند من در همان سفر حج واجب ایشان خیلی خردسال بودم؛ سنم شاید در حدود سه سالگی [بود]؛ بله [سن من در] حدود سه سالگی بود که ایشان از نجف

مراجعت کرده بودند. در آن سفری که برای مکّه به اتفاق مرحوم پدربزرگمان و چند نفر دیگر از دوستانشان [و] از رفقای مرحوم آقای انصاری رفته بودند و حج‌شان تقریباً دو ماه، دو ماه و نیم هم طول کشیده بود – مثل حالا نبود که حج‌ها دوازده‌روزه و چهارده‌روزه [بوده باشد!] حج‌شان دو ماه و خرده‌ای هم طول کشیده بود – مسیرشان هم از طریق عراق و اردن افتاده بود و اتفاقاً حدود چهارپنج روز هم در بیت‌المقدس بودند و از جاها و مکان‌های خیلی نورانی آن اَمکنه خیلی تعریف می‌کردند و خُب باید هم همین‌طور باشد؛ جایگاهی که در آنجا انبیای الهی آمده‌اند و عبادت کرده‌اند، یا اللهی گفته‌اند، دَم و نَفَسی داشته‌اند و توحید را در آنجا تبلیغ می‌کردند؛ نمی‌شود اینها بی‌تأثیر باشد.

ولی چرا نماز باطل است؟! بطلان نماز برای این است که با وجود آن عنایتی که پروردگار نسبت به یک زمینه و وسیله عالیه برای حرکت دارد، دیگر جایی برای آن وسیله و زمینه وجایگاه پایین‌تر باقی نمی‌ماند و ما برای ترقی و رشد آمده‌ایم. معنا ندارد

انسان خدا را طلب کند ولکن آن وسیله را وسیله ضعیفی قرار دهد. این یعنی چه؟! خدا می‌گوید: «وقتی که می‌خواهی به طرف من بیایی، باید با قدرت بیایی؛ باید با سعهٔ بیشتری بیایی، باید با ظرفیت بیشتری بیایی؛ من این سفره را برای تو آماده کرده‌ام؛ این تجلی را برای تقرّب تو قرار داده‌ام.» آن وقت ما برای خدا بگوییم: «نه! ما این تجلّی را نمی‌خواهیم؛ به همان یک درجه و دو درجه اکتفا می‌کنیم!» این دیگر تقرب معنا ندارد! در اینجا دیگر اصلاً اخلاص معنا ندارد! در اینجا دیگر قصد قربت معنا ندارد! از این باب است که توجه به بیت‌المقدس با وجود کعبه، اشتباه است و موجب بطلان نماز است.

ارزش اعمال به تأثیر آنها بر باطن انسان است

خب، ادیان الهی در این مسئله دارای اختلاف بودند، ولی تمام آن ادیان الهی در این نقطه متفق هستند که: «اصل و اساس فعل و حرکت و عمل انسان برای رسیدن به باطن است.» نظام شرع و نظام احکام برای رسیدن به باطن است. عملی را که انسان انجام بدهد، بدون تأثیر باطن، آن عمل لغو است؛ آن

عمل فایده‌ای ندارد.

نماز بدون حضور قلب، انسان را رشد نمی‌دهد

شما اگر یک نماز بخوانید، در آن نماز سرتان را به این طرف بکنید، به آن طرف کنید ـ در آن حدی که از زاویه صد و هشتاد درجه این طرف و آن طرف نباشد ـ تبسم کنید، با دست به این اشاره کنید، اینها هیچ اشکال ندارد. رسالهٔ عملیه می‌گوید اینها درست است. [مثلاً] با دست اشاره کنید که آب بردار بیاور یا تلفن زنگ می‌زند به او می‌گویید که برو [قطع] کن [یا جواب بده]؛ این نماز باطل نیست، ولی این نماز به درد عمهٔ آدم هم نمی‌خورد؛ چه برسد به اینکه به درد ملائکه بخورد و به درد عوالِم ربوبی بخورد! یا در رکوع و سجده فقط به همان مقداری که می‌گویند: «فقط سر را بگذارید و سه تا سبحان اللَه بگویید و بلند شوید و یک اللَه اکبر بگویید» سریع بروید نماز چهار دقیقه‌ای خود را در بیست‌وهفت ثانیه به اتمام برسانید با ادا و اطوار و سایر خصوصیات، که هیچ‌کدام از اینها مخلّ نماز نیست و نماز را باطل نمی‌کند، ولکن وقتی که این نماز تمام

می‌شود به‌جای اینکه از سقف بالا برود و به آسمان برسد، قبل از بالارفتن به سر خود آن نمازگذار فرود می‌آید و می‌گویند: «این نماز مبارک خود شما باشد و قدرت ترقی ندارد!» رسالهٔ عملیه می‌گوید: «این نماز درست است اشکال ندارد!»

شما فردا همین نماز را بخوانید، پس فردا همین را بخوانید، همین‌طور به‌همین کیفیت روزه بگیرد، اشکال ندارد. در کدام رسالهٔ عملیه نوشته شده است که غیبت کردن موجب بطلان روزه است؟ نه! شما غیبت کنید، تهمت بزنید، روزه بگیرید، ولی به اماکن فاسده و مفسده بروید، روزه بگیرید، ولی زبان خود را صبح تا شب به نمّامی و سخن‌چینی و پشت سر مؤمن صحبت کردن باز کنید، هیچ اشکال ندارد؛ روزه باطل نمی‌شود و از نقطه‌نظر حکم ظاهری، قضا مترتب نیست؛ لازم نیست شخص برود قضا انجام بدهد. روزهٔ او هم درست است و هیچ اشکالی بر این مسئله مترتب نیست. به هر جا برود، به هر جا می‌خواهد سرک بکشد! بله؟ به هر جا! کار حرام انجام بدهد، به نامحرم دست بزند، روزه باطل نمی‌شود! فهمیدید چه می‌خواهم عرض کنم؟ دست

زدن به نامحرم را از مُفطِرات روزه نشمرده‌اند. آنچه مُفطِر ظاهری روزه است، آب خوردن است و دود غلیظ به حلق فرو کردن است یا سر زیر آب فروکردن است و مفطراتی که هست و اخیراً هم که می‌گویند: «سیگار اشکال ندارد!» بسیار خب، آن هم که راحت شد! فرض کنید که انسان تعمداً موجب بطلان روزه شود، اینها مُفطِراتی است که برای روزه شمرده‌اند. اما در هیچ‌کدام از این مُفطِرات، غیبت کردن و تهمت زدن نیست، دست به نامحرم زدن نیست، دروغ گفتن نیست؛ آن را که فقط گفته‌اند «سبّ بر خدا و رسول است» که [و] دروغ به خدا و رسول است» که [مثلا] انسان یک حکمی‌را به دروغ به خدا ببندد [یا] یک روایتی را از امام صادق نقل کند که دروغ است [یا] مطلبی را به خدا نسبت بدهد [که دروغ است] که خُب آن باطل می‌شود. ولی انسان بیاید دروغ بگوید (بیاید صریحا دروغ بگوید)، روزه را باطل نمی‌کند. این روزه، یک شاهی هم ارزش ندارد؛ یعنی در روز قیامت وقتی که بیایند نامهٔ عمل را باز کنند، یک روزه برای این نمی‌نویسند که این روزه گرفته؛ نه تنها یک

روزه نمی‌نویسند، به تعداد هر دقیقه‌ای که بر این روزگار گذشته است، یک آتش جهنم در انتظار این خواهد بود! این است مسئله. اینها [موجب ترقی انسان] نیست.

حقیقت احکام، رساندن انسان به عالم قرب است

آنچه را که در احکام الهی برای مردم بیان شده است، فقط و فقط آن جنبهٔ واقع و حقیقی او و آن جنبهٔ روحانی او مدّ نظر است؛ که باید او را مورد توجه قرار داد. البته برای رسیدن به آن جنبه روحانی، انسان باید حکم ظاهری را هم به نحو صحیح انجام بدهد. خُب این اشکال ندارد [و] کسی منکر این مسئله نیست؛ کسی منکر این مطلب نیست. لذا این دیدگاه است که می‌آید و به افعال مکلّفین جان [و] روح می‌بخشد و آن فعل را دارای حیات می‌کند، دارای زندگی می‌کند، آن فعل را سرزنده می‌کند [و] انسان شمیم و رایحهٔ حضور ملائک را در فعل خود احساس می‌کند. انسان نسیم و نفحهٔ عالم قدس را بر وجود خود احساس و لمس می‌کند. این مسئله را لمس می‌کند و آن حقیقت تقرب به پروردگار را در

وجود خود می‌یابد. آن شخصی که فقط به‌همین عمل ظاهر اکتفا می‌کند، اگر به‌جای هفتاد سال، هفتصد سال از عمر او بگذرد، در همان مرتبه‌ای هست که در هفت سالگی [بود]. هفت سالگی که خیلی مرتبه بالایی است. فرض کنید که در عالم شهوانی و در بیست، بیست و پنج سالگی در همان مرتبه بوده است. هفتصد سال هم که بر او بگذرد، در همان مرتبه باقی می‌ماند. چرا؟ چون تمام اعمالی که انجام داده، باعث ترقی و رشد او نشده است؛ فکر او همان فکر است.

افزایش محفوظات، جایگزین رشد نفْس نمی‌شود

این مطالب را که بنده عرض می‌کنم، خودم تجربه کرده‌ام [که] دارم خدمت شما عرض می‌کنم. با افراد در سن نَوَد سالگی صحبت کردم؛ با صاحب این مطالب [و] این افرادی که دارای این‌گونه افکار هستند و خودشان متصدی زمام دینی مردم بوده‌اند، من با آنها در سن نود سالگی‌شان صحبت کرده‌ام. با آنها هم‌مجلس بوده‌ام، هم‌بحث بوده‌ام. از مطالب آنها وقتی که سؤال می‌کردم واقعاً نمی‌دانستم که بر

احوال آن‌ها بِگریَم یا بخندم! نمی‌دانستم بر افکار آنها خنده کنم یا گریه کنم! هشتاد سال از عمرشان گذشته، هنوز به اندازهٔ بیست سالگی نمی‌تواند حقیقت نماز را بفهمد! حقیقت قرب را بفهمد! حقیقت تقرب به حق را بفهمد! همان افکار همین‌طور آمده‌آمده تا رسیده به هشتاد سال! همان افکار آمده‌آمده، ترقی نکرده! محفوظات هی اضافه شده، مطالب هی تلمبار شده است، نوار هی [ضبط شده]! شما نوار یک ساعتی را به‌جای اینکه یک ساعت است، نیم ساعت در آن پر کنید، باز نیم‌ساعت آن خالی است. الآن این نوارهایی که صدا و قیافهٔ ما را دارد ضبط می‌کند، چقدر طول می‌کشد؟ چه فرقی می‌کند برای نوار که چهل دقیقه ضبط کند یا صدوچهل دقیقه؟! برای او چه فرقی می‌کند؟! چه فرق می‌کند که چهار دقیقه ضبط کند یا چهارصد دقیقه؟! چه فرق می‌کند؟! هیچ! به اندازهٔ یک گرم هم به وزن آن اضافه نمی‌شود. هیچ! همین‌طور می‌چرخد تا به آخر برسد. تفاوتی ندارد. این هم همین‌طور است. نفس هی تلمبار می‌کند این این را گفت! این این را گفت! این این را کرد! فلان کرد!

تمام شد، بفرمایید! خداحافظ شما. مسئله همین است.

عدم رشد و ترقّی و تبدّل اخلاق، نشانهٔ بی‌اثر بودن عبادات است

نه ترقّی هست، نه رشدی هست، نه تجردی هست، نه تهذیبی هست، نه تبدل اخلاقی هست، نه تغییر در رفتار و کرداری است که منبعث از نفس قدسی باشد؛ از نفسی که مقرب باشد. همان اخلاق و همان کردار و همان تخیلات و همان تصورات. یک بنده خدایی بوده؛ الآن سنش حدود هشتاد بالاتر است؛ الآن هم در قید حیات است. یکی از علما (از بزرگان و اینها) در یک جایی است. اینکه عرض می‌کنم به‌خاطر مثال است. این [شخص] به‌واسطهٔ یک تخیل و توهُّم به دورغ، نسبت به ما یک سوء ظنی پیدا کرده است! به [واسطهٔ یک] دروغ این تخیل [را] پیداکرده است! یکی به او گفته: «آقا، فلانی پشت سر شما این را گفته است!» به دروغ! اصلاً روح من هم از این قضیه خبر ندارد! الآن تقریباً حدود پانزده سال می‌شود هر وقت من را در خیابان می‌بیند که من دارم [از این سمت] می‌روم، [او] از

آن طرف می‌رود که با ما برخورد نکند! خُب این [شخص] با یک بچهٔ پانزده ساله چه فرقی می‌کند؟! واقعاً چه فرقی می‌کند؟! چقدر این نماز در فکر تو تأثیر گذاشت؟! چقدر این روزه‌هایی که گرفتی، این صحبت‌هایی که کردی، این منبرهایی که رفتی، این کتاب‌هایی که نوشتی، [در تو] تأثیر گذاشت؟! تو الآن مثل یک بچهٔ پانزده ساله [رفتار می‌کنی!] خُب حالا من هرچه گفته باشم، حالا مثل آدم بیا رد شو! آدم رد می‌شود دیگر! سلام نکن! سلام نکن! سلام کن، یک جوابی، یک علیکی، یک چیزی [بگو]؛ مگر من تو را به منزلم دعوت کرده‌ام؟! مگر من تو را به خودم دعوت کرده‌ام؟! مگر من تو را به بیعت با خودم دعوت کرده‌ام؟! چه کرده‌ام؟! هیچ! التفات می‌کنید؟!

و از این مسائل، شما درخانواده‌ها چقدر می‌بینید! چقدر از مسائل خانوادگی به‌همین قضایا مبتلاست! همه‌اش براساس تخیلات و توهمات! این آن را گفت! آن گفت بالای چشمت ابرو است! این گفت فلان است! نه اصلی دارد! نه حسبی دارد! نه هیچ! هیچ ندارد! چرا؟ چون در ما تغییر پیدا نشده

است. آن نمازی که خواندیم، فقط یک «الحمدلله ربّ العالمین» گفتیم؛ به آن معنای «الحمدلله ربّ العالمین» توجه نکردیم! فقط به ما گفتند: «"ح" را چنان از حلقت بگو که حلقت درآید! همین! این نمازت درست می‌شود!» دیگر این‌که این «الحمدلله ربّ العالمین» چه معنایی دارد و تمام ستایش‌ها باید منحصر به پروردگار قرار بگیرد و آنچه را که بر ما به نیکی بگذرد، باید منتسب به او کنیم.

نسبت دادن توفیقات به خود، نتیجه غفلت از حقیقت توحید است

الآن که من دارم در اینجا صحبت می‌کنم، می‌گویید: «بَه‌بَه! آقا چقدر خوب دارد حرف می‌زند!» همین [حرف]، با معنای «الحمدلله ربّ العالمین» منافات دارد. اگر من دارم خوب صحبت می‌کنم، او دارد خوب صحبت می‌کند؛ اگر من دارم خوب مطالب را به شما می‌گویم، او دارد این مطالب را اِلقاء می‌کند؛ اگر من آمدم و مطالبی از بزرگان را ـ که در جایی نیست ـ برای دوستان و رفقا می‌گویم، توفیق از او آمده است! بله! توفیق از جای دیگر آمده است. [آیا] اگر من معنای «الحمدلله ربّ العالمین»

را بدانم، آن‌وقت دیگر به خود می‌گیرم؟! آن‌وقت دیگر برای دیگران فخر می‌فروشم؟! آن‌وقت دیگر خود را از بقیه ممتاز می‌دانم؟! آن‌وقت دیگر بین خود و بقیه حجاب می‌اندازم و فاصله ایجاد می‌کنم؟! تمام این حرف‌ها به‌خاطر جهل است! به‌خاطر توهمات است! به‌خاطر خلاف واقعیت است! کتاب می‌نویسم، بَه‌بَه! ببینید چقدر دارند از کتاب من تعریف می‌کنند! صحبت می‌کنم، ببینید چه صحبتی می‌کنم! شما بروید جای دیگر هم [اگر] پیدا کنید! با کسی صحبت می‌کنم، ببینید چقدر خوب صحبت می‌کنم! مسائل نقل می‌کنم، ببینید چقدر خوب دارم موشکافی [می‌کنم!] و امثال ذلک! تمام اینها خیالات و توهماتی است که به‌واسطهٔ جهل ماست! که ما آمدیم آنچه را که مربوط به او است، به‌خود بستیم! و آنچه را که مربوط به ماست، آمدیم به او بستیم! خدا را خدای اهل حمد نمی‌دانیم! و امثال ذلک.

این «الحمدلله» را خوب ادا کن! «ولا الضالین» را خوب بکش! چهار تا بایست «ولا الضالین» [را بکشی!] چهار تا [هم] می‌شود چهارده تا عیب

ندارد! اینها را خوب ادا کن! الفاظ را خوب از مخرج ادا کنی، مسئله تمام است! ولی نه! این‌طور نیست. مطلب به این کیفیت نیست. هشتاد سال گذشته است، نماز خواندیم روزه گرفتیم، قرآن خواندیم، ولی همهٔ اینها طوطی‌واری بوده؛ حقیقت نداشته. نخواستیم به خودمان برسیم، نخواستیم به خودمان فکر کنیم، نخواستیم به آن مطالبی که ماورای این قضیه است، فکر کنیم. لذا می‌بینیم افکارمان همین است. چند سال آمدیم، ولی باز در همان افکار داریم سیر می‌کنیم! در همان نقشه و مسائل داریم حرکت می‌کنیم! رشد نکرده‌ایم! ترقی نکرده‌ایم! این مال چیست؟! این مال این است که آن حقیقت و واقعیت، مدّ نظر قرار نگرفته و فقط یک ظاهر آمده و جای خودش را به آن واقع تبدیل کرده. این مقصود از احکام و شرایع اسلام است.

هر عمل، حقیقتی ملکوتی و فراتر از ظاهر دارد

بنابراین، هر عملی که در این عالَم انجام می‌شود، این عمل دارای یک ملکوت است؛ آن ملکوت به دو قسم است ـ از اینجا به بعد دیگر رفقا توجه کنند؛ آن

مسئله‌ای که مورد نظر بنده است، از اینجا می‌خواهم مطالب را به‌طور خیلی خلاصه و خیلی سریع و به‌طور فشرده عرض کنم ـ ما دو مثال داریم؛ بلکه سه مثال داریم؛ [یعنی] دو مثال داریم و یک ملکوت. مثال اول عبارت است از همان وضعیت خود صورت مادی ما، منتهی بدون شرایط ماده در عالَم مثال. الآن هر کدام ما در یک وضعیتی هستیم، یک شکلی داریم، یک قیافه‌ای داریم، یک رفتاری داریم. این رفتارِ ما را همه می‌بینند و مورد توجه است، مثل این‌که الآن شما دارید مرا با همین وضعیت می‌بینند. همین که شما دارید [مرا] با همین قیافه و همین صورت می‌بینید، من یک مثالی دارم که کسی اگر مرا در خواب بیند، به‌همین صورت می‌بینید؛ به آن «مثال اصغر» می‌گویند. پس «مثال اصغر» به عبارت دیگر همان «صورت‌پردازی» است. صورت‌پردازی ظاهری فرد؛ منتهی آن فرد در صورت‌پردازی، جنبهٔ مادی دارد؛ [مثلاً] در خیابان راه می‌رود، در منزل راه می‌رود، می‌نشیند، می‌خوابد، بلند می‌شود، غذا می‌خورد. آن صورت‌پردازی بدون ماده، در این عالَم ماده نیست، بلکه در عالم خاص خودش است که

حالا راجع به آن هم دیگر صحبت نمی‌کنم. این صورت‌پردازی عیناً همین کارها و همین اعمالی را که این بدن انجام می‌دهد، آن صورت در آن عالم انجام می‌دهد؛ به نحوی که اگر یک شخص پرده از جلوی چشم او برداشته شود، می‌بیند که این شخص الآن دارد چه کار می‌کند؛ [مثلاً] الآن در منزلش لباسش را درآورده، رفته تجدید وضو کرده، آمده عبا انداخته، دارد نماز می‌خواند، چادر به سر کرده، مشغول نماز شده؛ تمام این کارها را الآن می‌بیند و همه را مشاهده می‌کند. در حالتی که چشمش نمی‌بیند؛ فرسخ‌ها باهم فاصله دارند. این چیست؟ این را می‌گویند «مثال اصغر». این مثال اصغر همان کیفیت علیّت صورت غیرمادی در ماده است [که] بحث آن در فلسفه و عرفان نظری شده و این خیلی مورد نظر ما نیست.

انسان در عالم مثال، صورتی متناسب با اعمال خود می‌یابد

دوم، مثال دیگری داریم که آن عبارت است از یک مرتبه و یک درجه بالاتر از این؛ و آن عبارت است از صورتی که آن شخص به‌واسطهٔ اعمالش و

به‌واسطهٔ کارهایش به آن صورت درمی‌آید. آن صورت ممکن است صورت آدمی نباشد؛ آن صورت ممکن است صورت حیوان باشد. آن یک درجه عمیق‌تر از این است. حیوانات هم ممکن است حیوانات مختلف باشند؛ صورت گرگ باشد، صورت کلب باشد، صورت سگ باشد، صورت خنزیر باشد، صورت مورچه باشد، صورت کبوتر باشد، صورت مار باشد. کسانی که تعلق به یک چیزی دارند، دیدید گاهی اوقات در خواب، خواب مار را می‌بینند؟ می‌گویند: «دیدیم ماری در منزل ما آمد و از اینجا آمد و از آنجا رفت.» یا فرض کنید که: «دیدیم در گوشهٔ منزل ما یک ماری چمبره زده و در کنار قرار گرفته است»، این همان جنبهٔ تعلق است که باید ببیند که تعلق به چه دارند که این باعث شده که یک چنین قضیه‌ای اتفاق افتاده است. البته این جنبه کلیت ندارد. تصور نشود در همه‌جا [این‌گونه است]، ولی اغلب همین است.

تعلقات نفسانی در عالم مثال به صورت‌های گوناگون آشکار می‌شوند

یکی از دوستان می‌گفت: «در زمان مرحوم آقا

[علامه طهرانی]، یک شب من در خواب دیدم که یک مار خیلی سبزی آمد رفت در پشت کتابخانهٔ من و در آنجا قرار گرفت و من همین‌طور به او نگاه می‌کردم. رفتم مشهد و خدمت مرحوم آقا رسیدم و ایشان یک خنده‌ای کردند و گفتند: "تعلقات است." [اما] نگفتند چه [تعلقی!]» بعد من به او گفتم تو به علم خودت تعلق داری و به این کتاب‌هایی که اینجا پشت سر هم تلمبار کردی و به‌جای اینکه اینها دستی از تو بگیرند، تو را دور کرده‌اند؛ به او تعلق داری و این مار هم همان جنبهٔ تعلق بودن و آن خوش خط و خال بودن هم به‌خاطر تنوع در این جنبهٔ تعلق است.

کسانی که به دنیا تعلق دارند، به یک صورت درمی‌آیند. کسانی که اهل دروغ هستند، آنها صورت‌های مختلف [دارند.] کسانی که برای مردم نقشه‌کشی می‌کنند، صورت برزخی آنها به‌صورت روباه درمی‌آید. کسانی که خیلی اهل شهوت و اینها هستند، آنها به‌صورت خنزیر درمی‌آیند. کسانی که اهل مکر و فریب هستند، آنها به‌همین صُوَر

درمی‌آیند. کسانی که اهل ایذاء و اذیت افراد دیگر هستند، به‌صورت جانوارن [درمی‌آیند] و این مسئله همین طور است.

اولیای الهی حقیقت افراد را از چهره باطنی آنان می‌شناسند

این قضیه یک پله بالاتر از آن «مثال اصغر» است. براساس این صورت است که ما می‌بینیم افراد دارای چهره‌های مختلف هستند. وقتی که یک فرد دارای بصیرت و یک ولی الهی به یک چهره نگاه می‌کند، می‌فهمد که طرف چه کار کرده است! [شخص] تا می‌آید با او صحبت می‌کند، جملات خوب ادا می‌کند، عبارات قشنگ می‌آید، ولی [این ولیّ الهی] یک نگاه به او می‌کند می‌فهمد که دارد حقه بازی می‌کند! این به‌خاطر آن صورت است. عبارت‌ها را دارد زیبا می‌گوید، ولی خبر ندارد که صورتش صورت روباه است! خبر ندارد. این هم به او می‌خندد و تبسّمی می‌کند [و می‌گوید] که حالا عیب ندارد! بگو! بگو! صورت، صورت روباه است. صورت، صورت کلب است. صورت، صورت خنزیر است. این به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر این است

که گرچه این [شخص] دارد عبارت‌ها را زیبا می‌گوید و گرچه دارد با اطوار و اشکال مختلف زمینه‌سازی می‌کند، ولی خبر ندارد که باطن خود را دیگر نمی‌تواند زمینه‌سازی کند؛ باطن خود را دیگر نمی‌تواند تغییر بدهد. آن باطنی که الآن در نفاق قرار گرفته، چطور می‌تواند [از دید یک ولی الهی پنهان بماند؟!] لذاست [که شاعر] دارد [می‌فرماید]:

آثار جمال تو در دیدهٔ هر مؤمن *** آیات جلال تو در سینهٔ هر کافر

مؤمن با نور الهی حقیقت انسان‌ها را تشخیص می‌دهد

مرحوم آقای حداد می‌فرمایند:

«افراد پیش ما می‌آیند و شروع می‌کنند تعریف کردن از ما! خیال می‌کنند ما خبر نداریم که در دل آنها چه می‌گذرد! می‌آیند مطلب را به یك نحو دیگر می‌گویند! خبر ندارند [باطن‌شان را نمی‌توانند پنهان کنند].»

مرحوم آقا [علامه طهرانی] در روح مجرد دارند دیگر [که:]

«یك شخص آمده بود مطلب را یك‌جور دیگر بگوید، ایشان فرموده بودند: "می‌خواهی چیزی را از من پنهان کنی؟! اگر در آسمان چهارم باشد، من می‌آورم کف دست تو می‌گذارم! چه را می‌خواهی پنهان کنی؟! چه مطلب را می‌خواهی پنهان کنی؟!"»

این مال چیست؟ این مال همین است: **«المؤمن ینظر بنورالله؛** یعنی همین مؤمن به نور خدا نگاه می‌کند.» به نور خدا نگاه می‌کند، یعنی چه؟ ما نگاهی که می‌کنیم، با نور چراغ است. چراغ را که

خاموش می‌کنند، دیگر کسی کسی را نمی‌بیند. گوش ما مطالبی را می‌شنود [و] براساس آن شنیدن حکم می‌کند. چه بسا حکم حکم اشتباه است. الآن در این دادگاه‌ها این احکامی‌که دارد صادر می‌شود، خُب آن قاضی بیچاره چه می‌داند که این شخصی که دارد شهادت می‌دهد، به دروغ شهادت می‌دهد یا به صدق شهادت می‌دهد؟ [مثلاً شاهد] شخصی است ظاهرالصلاح، اهل توجه، اهل اعتماد، محاسن دارد از بنده هم بیشتر. [این شخص] بلند می‌شود می‌آید در آنجا شهادت می‌دهد. این [قا ضی] هم می‌گوید: «این شخص بسیار خوب و موثق [است]» و حکم می‌کند! در حالی که سراپا دروغ و تهمت بوده! و یک در هزار هم در آن بویی از واقعیت نبوده است! اشکال هم ندارد؛ خُب بالأخره انسان که مکلّف به باطن نیست. البته انسان باید مواظب باشد! خیلی باید مواظب باشد که به‌همین سادگی هر مسئولیتی را نپذیرد! خیلی باید مواظب باشد! مسئله خیلی مهم است. ولی مسئله همین است. بالأخره بشر همین است؛ بین راست و بین کذب نمی‌تواند فرق بگذارد. [مگر اینکه] خیلی هنر داشته باشد،

مطلب را بپیچاند، قرائنی بیاورد، شواهدی بیاورد، مطلب را دو جور کند، سه جور کند، تا اینکه بداند مطلب چیست. اگر هم طرف زرنگ باشد، همان‌طوری که او می‌پیچاند، او هم او را می‌پیچاند. با همدیگر می‌آیند جلو و آخر هم مطلب به جایی نمی‌رسد.

ولی مؤمن نه؛ تا می‌آید پیش او، یک نگاه می‌کند، می‌گوید: «برو پی کارت!» [می‌گوید:] «اجازه بدهید صحبت کنم» [می‌گوید:] «برو پی کارت!» [می‌گوید:] «آقا اجازه بدهید مطلب را شرح بدهم» [می‌گوید:] «آقا، برو پی کارت!» چرا؟ [چون] نگاه به صحبت کردن ندارد؛ احتیاج به حرف زدن ندارد؛ احتیاج به چیز دیگری ندارد. چرا؟ [چون] تا نگاه می‌کند، می‌بیند که آن صورت انسانی، تبدیل به صورت روباه است. روباه الآن دارد با او تکلّم می‌کند نه انسان! شغال دارد با او صحبت می‌کند نه انسان! کفتار دارد با او صحبت می‌کند نه یک انسان!

هر خطا و لغزشی مسیر معنوی انسان را تغییر می‌دهد

یکی از دوستان چندی پیش آمده بود پیش من و

برای من تعریف می‌کرد. قضیه برای دو یا سه یا چهار سال پیش است. می‌گفت: «من فلان شخص را دیدم.» در حالی که اصلاً او را ندیده بود. در مکاشفه دیده بود. گفت: «شما چنین فردی دارید؟» گفتم: «بله! چطور؟» گفت: «من یک چنین شخصی را در مکاشفه دیدم؛ دیدم که او دارد به‌سمت کعبه حرکت می‌کند؛ یک‌دفعه مسیرش را تغییر داد، رفت و در بَرَهوت یمن واقع شد!» خیلی عجیب است ها! به‌سمت کعبه دارد حرکت می‌کند [و یک‌دفعه مسیرش را به‌سمت برهوت یمن تغییر می‌دهد!] برهوت یمن کجاست؟ رفقا باید بدانند دیگر! مرحوم آقا [علامه طهرانی] در معادشناسی در این زمینه صحبت کرده‌اند؛ که ارواح کفّار و مشرکین را در برهوت یمن می‌برند؛ ارواح مؤمنین را در وادی‌السلام نجف می‌برند؛ جایگاه امیرالمؤمنین. [می‌گفت:] «دیدم دارد به‌سمت کعبه حرکت می‌کند؛ یک‌دفعه مسیرش را تغییر داد و رفت در برهوت یمن.» خیلی ناراحت شدم و دعا کردم، گفتم: «خدایا! این رفیق ماست.» اصلاً یک چنین شخصی را ندیده بود. از من سؤال می‌کند: «شما یک

چنین کسی را دارید؟» می‌گفت: «یک چنین مسئله‌ای را دیدم.» گفتم: «ان‌شاءاللَه خیر است؛ ان‌شاءاللَه دعا کنید که خدا همهٔ امور را اصلاح کند.» قضیه چه بوده است؟ قضیه این بوده است که این یک آدم خوب [و] بسیار شخص منظم [و] منزه [بود]. مسیر او چه؟ مسیر او، سلوک به طرف خدا و به‌سمت کعبه و به‌سمت توحید [بود]، ولی در همان موقع که این [شخص] او را دیده بود، از روز قبل یک اشتباهی کرده بود و یک خطایی مرتکب شده بود که قضیهٔ او عوض شد! خدا با کسی رودربایستی ندارد! خطا خطاست؛ اشتباه اشتباه است. بعد توبه می‌کند و استغفار می‌کند و بعد برمی‌گردد و دوباره برمی‌گردد به‌همان مسیر و کیفیت قبل. چرا این طور است؟ چون آن حقیقت عمل است که راه انسان را مشخص می‌کند.

اعمال انسان بر ملکوت زمان و مکان اثر می‌گذارند

این مطالب [را] اینهایی که اهل ظاهر هستند [و] اطلاع و خبر ندارند، چه‌بسا مسخره می‌کند! [می‌گویند:] «آقا این حرف‌ها چیست؟! خواب دیده

و این حرف‌ها چیست؟!» آیا اینها هم خواب است؟ آیا اینها هم غیر واقعیت است یا نه؟ اینها همه واقعیت است؛ حتی در زمان و در مکان هم مسئله این قدر تأثیر دارد؛ زمان عوض می‌شود، حال و هوای انسان عوض می‌شود. مکان تغییر پیدا می‌کند [حال و هوای انسان تغییر پیدا می‌کند]؛ انسان در یک مکان کار خوب انجام بدهد، آن مکان ملکوتش تغییر پیدا می‌کند. انسان در یک مکان عمل حرام انجام بدهد، ملکوت آن مکان تغییر پیدا می‌کند. اصلاً ملکوت عوض می‌شود.

محیط آلوده، آثار منفی خود را بر روح انسان باقی می‌گذارد

همین یکی‌دو هفته پیش، یکی از دوستانی که با او در سفر عتبات هم‌سفر بودیم، تعریف می‌کرد، می‌گفت [که] چندی پیش بود در یک مجلسی بودیم؛ مجلس غذایی و طعامی بود؛ رفتیم نشستیم. سر سفره از این ماءالشعیرها آورده بودند. ماءالشعیرهایی که در اینجا هم درست می‌کنند و هست، ولی این [را که] آورده بودند، مال یکی از کشورهای خارجی بود و آنها گفته بودند که [این

ماءالشعیرها] بدون [الکل] هستند. تمام افرادی که در آنجا بودند، [از آنها] خوردند. [ولی] من هرچه کردم دیدم دستم نمی‌رود! اصلاً خبر ندارم دوباره مشغول غذا می‌شدم؛ دوباره میل پیدا می‌کردم، تا می‌خواستم بخورم، یک‌دفعه می‌دیدم که انصرافی برایم پیدا شد و به یک چیزی مشغول [می]شدم. چند دفعه [این‌طوری شد] و آخر هم سفره را جمع کردند و ما هم نخوردیم. نفهمیدیم [علت] این چه بود و چرا یک‌دفعه میل و اشتهایم می‌رفت! شب خواب دیدم دو نفر آمدند دست مرا گرفتند و گفتند: «می‌دانی چرا امروز نگذاشتیم آنرا بخوری؟ حالا بیا به تو نشان بدهیم!» مرا بردند در آن کشور [که] ظاهراً هلند بود؛ بردند در آن کارخانه‌ای که این [ماءالشعیرها] را درست می‌کردند. [آنجا را] به من نشان دادند؛ [من] همهٔ کارگرها و دستگاه‌های [آنجا] را دیدم. [آن دو نفر] گفتند: «این کارخانه در این قسمت شراب درست می‌کند و این شرابی که در اینجا درست می‌کنند، در اینها اثر ملکوتی می‌گذارد. [اینها] گرچه به ظاهر حلال است، ولی این

[شراب‌ها روی این ماءالشعیرها] اثر گذاشته است. لذا نگذاشتیم تو [از این‌ها] بخوری!» ببینید! گرچه [این ماءالشعیرها] به ظاهر حلال است و نمی‌توان گفت حرام [است]، ولی چون در جایی درست می‌شود که در آنجا شراب تهیه می‌شود و در آنجا فعل حرام انجام می‌شود، آن اثر سوء را در این [ماءالشعیرها] هم خواهد گذاشت. خواست بیشتر توضیح بدهد، گفتم: «نه، همین مقدار کفایت می‌کند.» حالا صدق این [شخص] بیشتر بوده یا حال این [شخص] به یک نحو دیگر بوده یا به هر کیفیتی بوده، [به‌هرحال] خدا خواسته عنایت کند و دستش را بگیرد و متوجه کند. برای ما هم از این مسائل پیدا می‌شود، چه بسا برای افراد [دیگر هم] پیدا می‌شود.

حضور در مجالس عمومی برای سالک نیازمند مراقبت بیشتری است

این به‌خاطر چیست؟ این به‌خاطر تأثیر فعل در ملکوت اعلای آن شیء خارجی است. آن چیزی که در خارج دارد، تأثیر دارد. این را برای چه گفتم؟ سابق مرحوم آقا [علامه طهرانی] نسبت به شرکت در جلسات عمومی، مخصوصاً در جلساتی که در

آنها ممکن است افراد غیرملتزم شرکت کنند، [از شرکت در این‌گونه مجالس نهی می‌کردند]. فرض کنید که این تالارهایی که همه‌جور افراد می‌آیند؛ این جاهایی که بالأخره معلوم نیست شرکت کنندگان چه افراد و چه کسانی هستند، مرحوم آقا [علامه طهرانی] افراد را از شرکت در این‌گونه [مجالس] نهی می‌کردند. البته ایشان با این بیان این مطلب را مطرح نمی‌کردند، بلکه صحبت و استدلال ایشان بر این بود که در این‌گونه امکنه هیچ اعتماد و اعتباری نیست و طبعاً انسان دارای امنیت نیست. علاوه بر این، خب بالأخره انسان در جایی مجلسی دارد و آن مجلس، مجلس محترمی‌است؛ [ولی] خُب قبل از این مجلس، در اینجا مجلسی بوده [که] ممکن است مجلس خلافی [بوده] باشد؛ [این هم تأثیر می‌گذارد]. خُب البته این [امکان] در زمان سابق [بوده] است؛ الآن که یک چینن مسائلی نیست. الآن این جایگاه‌ها جنبهٔ زنانه‌اش جداست و مردانه‌اش هم جداست و ظاهراً هم [از مجالس مختلط] جلوگیری می‌کنند و شدت به خرج می‌دهند و از این

نقطه‌نظر می‌توانیم بگوییم که با آن کیفیت و وضعیت زمان سابق و رژیم سابق تفاوت دارد و آن جنبه‌ها در روح و نفس اثر می‌گذارد و آن حالتِ ملکوتی و روحانی مجلس را به حالت ظلمانی و شیطانی تبدیل می‌کند. این آن [چیزی بود] که مرحوم آقا [علامه طهرانی] در زمان سابق برای این‌گونه مجالس تذکر می‌دادند.

برای سالک، امنیت معنوی و ظاهری، هر دو در انتخاب مجالس اهمیت دارند

البته امروزه خُب یک چنین جایگاه‌هایی که طبعاً اختلاط زن و مرد در این جایگاه‌ها [باشد،] نیست. از این نقطه‌نظر خُب مورد قبول و پسندیده است؛ ولکن از نقطه‌نظر شرکت افراد، اینکه آیا در مجلس قبلی [که در اینجا برگزار شده] چه افرادی شرکت کرده‌اند و با چه وضعی شرکت کرده‌اند، این دیگر وظیفهٔ دولت و حکومت نیست که فرض کنید آن [کسی] را که نماز می‌خواند راه بدهد، آن کسی را که نماز نمی‌خواند نگه دارد. از کجا مثلاً [تشخیص دهد]؟! یا آنکه فرض کنید شخصی [را که] بی‌حجاب و غیرملتزم است، اما خُب به حَسَب ظاهر

با یک حداقل حجاب قابل قبول شرکت می‌کند، بیاید منع کند. خُب دولت که نمی‌تواند جلوی اینها را بگیرد. همه می‌توانند شرکت کنند؛ در صورتی که حفظ ظاهر کنند. ولی صحبت در این است [که] «آیا آن اثر باز هست یا نیست؟» صحبت در آن است. از نقطه‌نظر ظاهر ممکن است این قضیه ایرادی نداشته باشد. ولی برای افرادی که به دنبال مطلب هستند و راه آنها فرق می‌کند، این مسئله با سایر افراد تفاوت دارد و با سایر اشخاص فرق می‌کند. مسیر آنها با مسیر بقیه تفاوت می‌کند. اگر تفاوت نمی‌کرد خُب در اینجا نمی‌آمدند. اگر قرار بود همان نمازی که بقیه می‌خوانند شما هم همان نماز را بخوانید، خُب اینجا نمی‌آمدید. اگر قرار بر این است که همان روزه‌ای که بقیه می‌گیرند شما هم بگیرید، خُب اینجا نمی‌آمدید. اگر قرار بر این بود همان عملی که به ظاهر مباح و صحیح است، شما هم همان عمل را انجام بدهید، خُب دیگر بین مکتب مرحوم آقا [علامه طهرانی] با بقیه چه تفاوتی داشت؟ هر دو یک مطلب را می‌گویند و هر دو یک حرفی را می‌زنند. امروزه هم

که داریم می‌بینیم هر روز یک چیزی دارد اضافه می‌شود؛ هر هفته یک مطلب دیگر دارد اضافه می‌شود؛ به‌طوری که برای افراد عادی دیگر جای تعجب است که چطور این مسائل به این نحوه دارد دگرگون می‌شود! دیگر تفاوتی نمی‌کند.

بنابراین، اگر ما به‌دنبال آن قضیه هستیم، باید نسبت به این مسئله فکر کنیم. مطلبی را که در آن موقع مدّ نظر بود، این مسئله بود؛ ولی امروزه مطلب جدیدی که هست، می‌بینیم مسئله حتی از نقطه‌نظر ظاهری دارای ابعاد خطرناکی شده است. گزارش‌هایی که به بنده می‌دهند، واقعاً مو را بر تن انسان راست می‌کند. رفقا این را بدانند! امروزه به ضرس قاطع می‌توان گفت که باتوجه به وسایل جدیدی که در اختیار همه قرار گرفته است، مخصوصاً این تلفن‌های موبایل و [امثال] اینها، دیگر امنیت از مجالس عمومی به‌کلی رخت بر بسته است و دیگر هیچ‌کس در مجلس عمومی نمی‌تواند احساس امنیت کند. با وجود اینکه افراد مریض و بیمار همیشه بوده‌اند و در همه جایی هم خواهند بود. به من گفتند [که] در بسیاری از همین مجالس

عمومی، خیلی از افراد غریبه آمدند و وارد شدند. حالا صرف نظر از اینکه در جای دیگر [هم وارد می‌شوند]. این را دیگر باید خود دوستان برایش فکری بکنند.

مربی الهی حقیقت را بیان می‌کند و انتخاب را به انسان واگذار می‌کند

من در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] مطلبی را که داشتم این بود که می‌گفتم: «آنچه را که یک معلم اخلاق و مربی در احکام و در تربیت نفوس (در هر دو جنبه) برای افراد بیان می‌کند، در مقام ارشاد است؛ یعنی مسئله را بیان می‌کند، خصوصیات را توضیح می‌دهد، و اختیارِ در انتخاب را به عهدهٔ خود فرد می‌گذارد؛ که به هر نحوی مسئله انجام شود.» الآن هم مطلب بنده به‌همین کیفیت است. در آنچه که مربوط می‌شود به این اماکن عمومی، خود بنده در بسیاری از این موارد شرکت نمی‌کنم. شرکت نکردن [من] نه [اینکه] به‌خاطر مسائل ایمنی [باشد]؛ بالأخره ما مرد هستیم؛ حالا در یک مجلس مردانه خُب این مسائل مطرح نیست؛ [بلکه] عدم شرکت من به‌خاطر همان جنبه‌ای است که خدمت رفقا

عرض کردم و آن تأثیر بسیار بدی است که احساس می‌شود.

سالک باید خود مسئول حفظ مسیر معنوی خویش باشد

حدود چند ماه پیش بود من در یک مجلسی شرکت کردم؛ به محض اینکه وارد شدم، دیدم اصلاً نمی‌توانم [تحمل کنم]. در همان کنار قبل از اینکه وارد مجلس شوم، صندلی آوردند و نشستم. آمدند پیش من یک چند دقیقه و بعد عذرخواهی کردم، گفتم: «حال من مناسب نیست» و از مجلس خارج شدم. در یک مجلس رفتم؛ ده دقیقه نشستم؛ دیدم بیشتر نمی‌توانم. در یک مجلس رفتم [که] در یکی از همین خیابان‌های بالا بود؛ تا دم منزل رفتم و از دم منزل برگشتم! التفات می‌کنید؟! چرا؟! چون ما خودمان را نمی‌توانیم گول بزنیم! مگر چند روز از عمر ما باقی مانده است؟! چرا خودمان را فریب بدهیم؟! چرا سر خودمان را کلاه بگذاریم؟! چه ضرورتی دارد که ما سَم را با دست خود نوش جان کنیم؟! چه ضرورتی دارد که ما با دست خود دشنه بر شکم خود فرو کنیم؟! چه ضرورتی دارد که خود

را از پرتگاه به پایین پرتاب کنیم؟! چه ضرورتی دارد؟! به کجا برمی‌خورد؟! چرا باید انسان کاری انجام بدهد که تمام کارهای چهل و هشتاد و صد روز گذشتهٔ او همه بر باد برود؟! و با یک جلسه دوباره برگردد سر جای اول؟! هان؟! مطلب این است.

یکی از دوستان بود چندی پیش دعوت کرد، گفت: «آقا مجلس فلان داریم در آنجا» گفتم: «بنده عذر می‌خواهم! من نمی‌توانم شرکت کنم و کاری دارم و فلان.» آن هم مطلب را گرفت و فهمید. در جلسه‌ای که برای مخدَّرات (خانم‌ها) در قم صحبت کردیم ـ شاید چند جلسه باشد و لابد رفقا و دوستان شنیده‌اند ـ صحبت من در آنجا این بود که انسان و مؤمن و سالک باید خودش مواظب باشد و خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد که مورد رضای پرودرگار است؛ نه اینکه دائماً بیایند به او بگویند: «آقا، این کار را بکن! آن کار را بکن!» خودش باید در یک حالتی باشد که خدای نکرده افراد بیمار و مریض نتوانند سوء استفاده کنند! [می‌گویند:] «آقا،

ما فلان جا نرویم چه کنیم؟!» هر کاری می‌خواهید، بکنید! خودتان را از پشت بام پایین بیندازید! من چه کنم؟! فرض کنید [می‌گویند:] «آقا، فلان جا برای ورزش است!» خُب نکنید! [می‌گویند:] «اگر اینجا نکنیم چه کنیم؟» خُب بنده چه کنم؟ من معلم ورزش که نیستم بیایم بگویم: «آقا، اینجا خودتان را حلق آویز کنید!» نه! آنچه را که هست، بنده می‌آیم واقعیت را می‌گویم و براساس ذهن قاصر خود می‌آیم توضیح می‌دهم. تطبیق این بر کیفیت رفتار و کیفیت اعمال دیگر وظیفهٔ بنده نیست. آن دیگر [وظیفهٔ] خودش است. [می‌گویند:] «چه کنیم؟» خُب بفرمایید بروید! دیگر به من ارتباط ندارد! اما اگر من توضیح نداده‌ام [خب درست]. به قول مرحوم آقا [علامه طهرانی]: «ما در اینجا یک حرف می‌زنیم؛ جای دیگر حرف ما صدوهشتاد درجه تغییر پیدا می‌کند. حالا چیزی را که ما می‌گوییم در بعضی از جاها می‌بینیم اشتباه و به یک نحو دیگر دارد تفسیر می‌شود؛ وای به حال آن زمانی که اصلاً راجع به آن مسئله صحبت نکنیم! می‌گویند: «همین‌که آقا صحبت نکرد، یعنی اشکال ندارد دیگر! درست

است!» بعد هم ممکن است انسان به انواع مسائل بیفتد و مجوزش را هم [بدهد].

یک بنده خدایی بود؛ آمده بود از من سؤال کرده بود که: «آقا، ما از فلان شهر به فلان شهر نقل مکان بکنیم؟» من گفتم: «خودتان می‌دانید.» رفته بود به عیالش گفته بود: «آقا فرمودند که هیچ اشکال ندارد و بلند شو برویم.» آمده بود و به هزار بدبختی افتاده بود! یک روز زنش آمده بود [می‌گفت:] «آقا، شما چرا [این حرف را گفتید؟!]» گفتم: «من کِی گفتم "شما بفرمایید و بروید این حرف‌ها؟!" گفتم "خودتان می‌دانید." آیا معنای "خودتان می‌دانید" این است؟! آیا در فرهنگ فارسی شما معنای "خودتان می‌دانید" را معنا می‌کنید که "بفرمایید تشریف بیاورید؟!" [خودتان می‌دانید] یعنی اختیار با خود شماست! و این مسئله ارتباطی به بنده ندارد! این معنایش است. اینکه من الآن عرض می‌کنم، این است. وضعیت، موقعیت و خصوصیت این قضیه و اهتمامی‌که انسان باید نسبت به این مطالب داشته باشد و اهمیتی که دارد، آن هدفی را که دارد پیگیری

می‌کند و مقصدی را که در نظر دارد، آیا با این شرایط می‌خواند یا نمی‌خواند؟ [مطلب] این است. [اگر] می‌خواند، انجام بدهید. [اگر] نمی‌خواند، آن مسئلهٔ دیگری است. من دیگر در اینجا نباید بگویم که در یک چنین وضعیتی که مشکل پیش آمده، شما بروید چه کاری انجام بدهید؛ این دیگر وظیفه من نیست! وظیفهٔ بنده فقط این است که اگر چیزی به نظر قاصر خودم می‌رسد، برای رشد و تعالی و پیروی از سنت بزرگان و پا گذاشتن در جای پای بزرگان، مطلب را به رفقا برسانم. خدای نکرده به رفقا خیانت نکنم و امانت را رعایت کنم. دیگر بقیه بر عهدهٔ خود رفقاست. چطور اینکه خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] در زمان حیات خودشان گفتند که وظیفه ما گفتن است و ما حق مطلب را ادا کرده‌ایم و اینک برعهدهٔ رفقاست که این مطالب را بگیرند و پیگیری کنند و به مقصد برسند.

امروز هم من همین مطلب را می‌گویم. مسئلهٔ کیفیت اختلاف در مجالس عمومی مطلبی است به‌جای خود؛ هر کسی خودش می‌داند و خودش می‌تواند در خود توان تطبیق را بیابد. چند ماه پیش

(حدود هفت یا هشت ماه پیش) یک کسی از دوستان به قم تلفن کرده بود [گفت:] «ما این مشکل خانوادگی را داریم» گفتم: «شما این کار را نمی‌توانید بکنید» بعد رفته بود آن کار را کرده بود و بعد به یک مشکل دیگر افتاده بود و زار [زار] گریه [می‌کرد و می‌گفت:] «آقا شما به ما گفتید [این کار را بکنید و این کار را نکنید]!» گفتم: «می‌خواستی تلفن نکنی! کسی که تلفن می‌کند و از من سؤال می‌کند، من که نمی‌توانم خلاف بگویم! تو که نمی‌توانی خودت را با پاسخ من تطبیق بدهی، خُب تلفن نکن! به هر کیفیتی که خودت می‌دانی، برو به همان کیفیت عمل کن! تا اینکه از یک مشکل در مشکل دیگر قرار نگیری! و در عین حال، این‌طور هم شده که شده! مگر آسمان به زمین آمده؟! [می‌گوید:] «فلانی از خانه گذاشته رفته بیرون!» [گفتم:] «رفته که رفته! برود اصلاً نمی‌خواهد برگردد! این حرف‌ها چیست؟! شما به‌خاطر مسائل دینی و شرعی که نمی‌توانید کوتاه بیایید!» انسان نمی‌تواند به‌خاطر مسائل حلال و حرام با مردم معامله و بازی کند و

حکم خدا را به بازی بگیرد! کسی نمی‌تواند خودش را تطبیق بدهد، برود مشکل خودش را حل کند. هر کسی به آن توان و استطاعت و قدرتی که دارد به همان بیندیشد و به همان مقدار جلو برود. راهی را که من خدمت رفقا عرض می‌کنم، همین است! غیر از این، چیزی نمی‌دانم و در روز قیامت هم فقط به‌همین می‌توانم پاسخگو باشم نه به چیز دیگر. اما اینکه فرد می‌تواند خود را با آنچه که گفته می‌شود، تطبیق بدهد یا تطبیق ندهد، آن دیگر بسته به شرایط خود او دارد. البته مطالب در زمینه‌های مختلف صحبت می‌شود. حتی‌الامکان سعی می‌شود مطلبی فروگذار نشود. تا جایی که مسئله جمع باشد و رعایت همهٔ جوانب بشود.

این قضیه‌ای که فعلاً خدمت رفقا می‌خواهم عرض کنم، بالاتر از این است و آن این است که حتی از نقطه‌نظر ظاهر، دیگر امنیت وجود ندارد. مسئله اصلاً به مسائل روحی و آن قضایای معنوی کاری ندارد. امروزه با وسایل جدیدی که در اختیار همه قرار گرفته است و زمینهٔ فساد در همه وجود دارد و افراد ناباب و مریض در همه‌جا می‌توانند نفوذ کنند

و در همه‌جا می‌توانند سوءاستفاده [کنند]، دیگر ما نمی‌توانیم به هر کیفیتی و با هر لباسی و با هر وضعی در مجالس عمومی حضور پیدا کنیم. باید مراقب باشیم؛ به وضعیت و موقعیت خود اطمینان داشته باشیم. امنیت برای ما محفوظ باشد و محیط برای ما محیط محروسه و محفوظی باشد. افراد اگر در جایی هستند، همه شناخته شده باشند و اگر انسان احساس ناامنی می‌کند، خود را بپوشاند و خود را محفوظ نگه دارد؛ تا اینکه زمینهٔ برای سوء استفادهٔ مفسدین و آنهایی که «فی قلوبهم مرض» است فراهم نشود.

خب دیگر صحبت به درازا کشید و من هم چون [قم] نبودم و از آن سفری که مشرف شدیم تا الآن موفق به زیارت قم و حضرت معصومه نشده‌ام، لذا سؤالاتی که مربوط به رفقا بود آن [را فعلاً] در اختیار ندارم که پاسخگوی آن سؤالات باشم. ان‌شاءاللَه امیدوارم که در مجلس بعدی، آن سؤالات را جواب بدهیم و تا حدودی نسبت به آن مسائل و گذشته‌ها یک تکراری شود.

سالک باید در انتخاب هم‌صحبت و

هم‌نشین دقت کند

علی‌کل‌حال، مطلب خیلی مهم است و خیلی باید روی این زمینه فکر و دقت کرد. کلام و ذکر در صورتی اثر دارد که پشتوانهٔ او رضای پروردگار و نیّت خالص باشد و اگر [این] نباشد اثر ندارد. به‌خاطر همین است که مرحوم آقا [علامه طهرانی] و بزرگان توصیه می‌کردند [که] صحبت با افراد را دقت کنید! با هر کسی صحبت نکنید و با هر کسی دل ندهید! این ارتباطی که برقرار می‌شود، بین دو نفر تأثیر می‌گذارد. من خدمت شما عرض کردم یک نفر از اشخاص مخالف مرحوم آقا [علامه طهرانی] بود؛ من در همان ابتدا که در قم مشغول تحصیل بودم و سنم حدود بیست سال، بیست‌ویکی دو سه سال بود، وقتی از حرم برمی‌گشتم این شخص را در پیاده‌رو دیدم. همین‌قدر ایستاد و سلام کرد و من جوابش را دادم. گفت: «حال شما چطور است؟ ان‌شاءاللَه موفق باشید! و خداحافظ شما.» تا یک هفته به‌کل حالت روحانیت از من رفت که رفت که رفت! نمازم شده بود نماز عادی! صحبتم شده بود صحبت عادی! دیگر در دل خود نور احساس نمی‌کردم! دیگر در

دل خود روحانیت نمی‌دیدم! دیگر پایم به حرم حضرت معصومه کشیده نمی‌شد! نمی‌شد! چقدر این مؤثر است! این قدر رفتیم عجز و التماس و راز و نیاز [کردیم] و [گفتیم:] «غلط کردیم بابا! اگر سلام بکند می‌گذاریم فرار و از آن طرف می‌رویم!» دیگر از بین بردند و درست کردند خودشان. این قدر مسئله مهم است. یک سلام! یک سلام کردن! حالا ما کِه بودیم؟ ما هم مگر پسر آقا نبودیم؟! این را به انسان نشان می‌دهند که خدا با کسی شوخی ندارد! با هیچ کس شوخی ندارد! حساب حساب است! درست درست است! غلط هم غلط است!

وقتی انسان می‌بیند که صحبت با فلان کس برای او مضر است، چرا باید صحبت کند؟! خُب چه مرضی دارد که صحبت می‌کند؟! وقتی انسان احساس می‌کند فلان کس به او تلفن می‌زند حال او گرفته می‌شود، خُب برای چه تلفن را برمی‌دارد؟! این تلفن هم شده باعث بدبختی همه! باعث بیچارگی همه! باعث اِتلاف وقت همه! خوش به حال همان قدما که اصلاً تلفن نداشتند. مرحوم آقا

[علامه طهرانی] وقتی که داشتند منزل بزرگ احمدیه را می‌ساختند، آن برق‌کشی که آمده بود، داشت برق‌کشی می‌کرد آمد سیم تلفن بگذارد [مرحوم آقا] گفت: «من سیم تلفن نمی‌خواهم!» [برق‌کش] گفت: «آقا تلفن!» [مرحوم آقا] گفت: «نه، من اصلاً تلفن نمی‌خواهم! ما در این خانه تلفن نمی‌خواهیم!» [برق‌کش] گفت: «حالا آقا ما سیمش را بگذاریم شما تلفن نکش!» [مرحوم آقا] گفت: «اصلاً سیم آن را نمی‌خواهم در خانه باشد که یک وقتی هوس باشد!»

من خیلی کوچک بودم تقریباً حدود پنج یا شش سالم بود؛ تمام این قضایا یادم است. البته خُب بعداً ضرورت اقتضا کرد و به همان حد لزوم و اینها. ولی این قدر مسئله مهم است. ما با دست خودمان داریم سعادت خودمان را از بین می‌بریم! با دست خودمان داریم سمّ به بدن خودمان وارد می‌کنیم! این سم از گوش وارد می‌شود! از چشم وارد می‌شود! از تخیلات وارد می‌شود! از زبان وارد می‌شود! همین‌طور سم داریم وارد بدن خود می‌کنیم! بعد هم می‌گوییم: «نرسیدیم! نرسیدیم! کجا؟ چه شد؟ فلان

شد!» ره چنان رو که رهروان رفتند.

رهروان رفتند و راه را نشان دادند؛ راه آنها با راهی که دیگران نشان می‌دهند، فرق دارد. مسیر آنها فرق دارد. هر کسی می‌خواهد این طرف و هر کسی می‌خواهد آن طرف [برود]؛ این دیگر اختیار به دست خود ماست.

امیدواریم که خداوند ان‌شاءاللَه توفیق عنایت کند [و] چشم ما را باز کند، گوش ما را باز کند، فهم ما را باز کند و قلب ما را روشن کند و توفیق بدهد آنچه را که بزرگان گفته‌اند، ما عامل [به آن] باشیم؛ ان‌شاءالله.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد